

امر سیاسی در عصر پَساجهانی شدن (بازخوانی آرا و نظرات ژاک رانسیر) دکتر محمدرضا تاجیک^۱ امیر رضائی پناه^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱۹

چکیده

اندیشه‌ی گذار از جهانی‌شدن، سال‌هاست که در حوزه‌ی نخبگی و آکادمیک - به ویژه در غرب - مطرح است. این موضوع اگرچه در بنیان خود، اقتصاد محور است، اما دارای مبانی فرهنگی و هویتی جدی‌ای نیز هست. در فرایند این گذار، در مؤلفه‌ها، اصول، نشانه‌ها، مدل‌ها و مصادیق، فرایندها، ساختارها و رویکردها، بازخوانی‌هایی اساسی صورت گرفته است. یکی از این مفاهیم که در گذار به عصر پَساجهانی‌شدن دستخوش تحول بسیار شده، امر سیاسی یا سیاست است. بر پایه‌ی فرضیه و مدّعی این نوشتار، در شرایط گذار کنونی و در سایه‌ی نمودیابی عصری که شاید بتوان آن را پَسامدرنیسم متأخر یا پَسامدرن نامید، امر سیاسی در دو حوزه‌ی نظر و عمل، معنایی متفاوت از ادوار گذشته یافته است. در این صورت‌بندی جدید، این اصل در بافتاری متکثر، هویت پایه، جامعه‌محور، غیرساختاری و فراگیر، فهم می‌شود. نوشتار پیش رو بر آن است تا با بازخوانی آرا و خوانش ویژه‌ی ژاک رانسیر از امر سیاسی، به درکی متناسب و گویا از این مفهوم در عصر پَساجهانی‌شدن دست بیابد. رانسیر، نماینده‌ی طیف نوینی از پژوهشگران سیاسی - اجتماعی است که می‌کوشد تا به گونه‌ای سیستماتیک با طرح مفاهیمی هم‌چون پولیس، فهم ساختاری از

۱. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی.

۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی.

دموکراسی، پسادموکراسی، عدالت، الیگارش، مبانی زیبایی‌شناسانه‌ی سیاست، سیاست راستین، کهن سیاست، فراسیاست، پساسیاست و...، مفهوم امر سیاسی را با توجه به الزامات نخبگی و مبانی انضمامی سیاسی-اجتماعی عصر گذار از جهانی شدن فهم نموده و تئوریزه نماید.

کلید واژه‌ها: پَساجهانی شدن، پَسامدرنیسم متأخر، پَساپسامدرنیسم، امر سیاسی، ژاک رانسیر.

مقدمه

پس از بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸، بسیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان از الزام به بازاندیشی جدی در مفهوم جهانی شدن سخن گفتند. اساس استدلال آنان در امکان وجود و پس از آن صورت‌بندی کیفیت، درک شایسته‌ای از این «پسا»ی جدید و نسبت‌یابی آن با اندیشه‌های پَسامدرن و پَساپسامدرن بود (Cazdyn and Szeman, 2011: 1-2). در این فضا اگرچه بسیاری صرفاً بر روی مبانی اقتصادی تمرکز داشتند و بر آن بودند که به دلایلی چند، نیاز به ترسیم یک جهان پَساجهانی شده احساس می‌شود (Straubhaar, 2013)، اما برخی دیگر نگاه خود را به عرصه‌های اندیشگی و سیاسی-اجتماعی معطوف کرده، نقاط ضعف و نارسایی مفهوم جهانی شدن به‌ویژه در حوزه فرهنگ و هویت را برشمرده و ویژگی‌ها و اصول حاکم بر این عصر، گذار از آن را مورد تبیین قرار دادند (2: Gardels, 2008؛ 23: Skelton & Allen, 1999؛ 5: and Lerch, 2005). اگر در عصر جهانی شدن اصل بر این بود که تأکید بر مصرف‌گرایی مدرن، تنوع فرهنگی جهانی را از میان برداشته و جهانی از ابزارهای همگن فرهنگی ایجاد می‌کند، پَساجهانی شدن فرهنگ، نیازمند جریان آزادی اطلاعات، ایده‌ها و دانش است که به وضعیت‌های سوژگی و ابژگی، امکان رشد همه‌جانبه را می‌دهد. اهمیت تجدیدنظر در اندیشه و هویت در این عصر و در بافت کنونی در این واقعیت نهفته که این مشخصه‌ها ابزارهای کارآمدی برای واکنش نشان دادن علیه جهانی شدن هستند (Giddens, 2002؛ 214: Babran, 2008).

عصر پَساجهانی شدن کنونی، عصر تحول‌های پی‌درپی و شدن‌های مستمر است. در این دوران گذار از جهانی شدن به سوی فضایی که می‌توان آن را پَسا جهانی شدن نامید، صیوروت، قاعده‌ای عام، و ثبات، امری استثنايي است. دوره‌ی حاضر، عصر گرایش از پَسامدرنیسم به پَسامدرنیسم متأخر یا پَساپسامدرنیسم، و گذار از گفتمان جهانی شدن به سوی پَساجهانی شدن است. در این شرایط، حتی مفاهیم اولیه و اموری که اصول موضوعه^۱ و نظام دانایی^۲ را صورت‌بندی می‌کنند نیز مورد بازخوانی دگر باره قرار می‌گیرند. رابطه و شیوه‌ی انتساب دال‌ها، مدلول‌ها و مصادیق در سایه‌ی چیرگی گفتمان پَسامدرنیسم متأخر و پَساپسامدرنیسم، به گونه‌ای متفاوت از حتی موج نخستین پَسامدرنیسم است که می‌توان از زایش و مفصل‌بندی گفتمانی نوین و دارای چارچوب نشانگانی‌ای رو به تکامل خبر داد. عصر پَساجهانی شدن در این منطق، دوره‌ای است که در کناکنش با واقعیات عینی، هرچند به صورت اولیه و خام، در حال انتقال از عالم انتزاع به وادی انضمام است. نسبت و ثیقی میان این مفهوم با ایده‌ی پَساپسامدرنیسم و پَساساختارگرایی وجود دارد. نقطه‌ی اصلی برخورد و اندرکنش این دو مفهوم در هویت‌پردازی و معناسازی نهفته است. عصر پَساجهانی شدن دوره‌ی نقد و بازنگری در مبانی جهانی شدن و بازیابی و بازخوانی ارکان و مبانی آن با درک دیگرسان از انسان و سرشت اوست. در این دوران، مفاهیم و ایستارها در نسبتی متغیر، خرد و کلان‌تر می‌شوند و از حوزه‌ی میکرو تا ماکرو، در نوسان و سیلان قرار می‌گیرند. در سایه‌ی این عصر صیوروت، مفاهیم و امور دچار گونه‌ای از جاشدگی و بی‌مکانی می‌شوند. فهم نخبگان و منطق استوار بر حوزه‌ی کارکردی ایستارها و نشانگان، استوار بر گونه‌ای از فهم ابزاری و فلسفی متفاوت با دیگر اعصار است.

یکی از مفاهیم اساسی‌ای که در روند شکل‌گیری گفتمان نوین عصر کنونی دچار دگرديسی‌ای بنیادین گشته، مفهوم سیاست و امر سیاسی است. کیفیت فهم نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران دوران کنونی که شاید بتوان از آن با عنوان پَسامدرنیسم متأخر (دوران عدول و گذر از پَسامدرنیسم در عموم تعاریف و خوانش‌های کلان آن) یاد کرد، از این حوزه‌ی متفاوت از همتایان گذشته

-
1. Axioms
 2. Episteme

است. این موضوع برآمده از واقعیات عینی و الزامات اندیشگی و خردورزانه‌ی متفاوت این عصر نسبت به دیگر اعصار است. در این میان، ژاک رانسیر، در کنار و راستای کسانی هم چون *ژیل دلوز*، *سیمون کریشلی*، *پل ریکور*، *میشل دوسرتو*، *اسلاوی ژیرژک*، *جوجیو آگامبن*، *ژان بودریارد*، *آلن بدیو*، *ارنستو لاکلا* و *شنتال موف*، *نورمن فرکلاف*، *وندی براون*، *کارل اشمیت*، *دانیل بن سعید*، *کرستین راس*، *ژان لوک نانسی* و... از جمله کسانی است که معنا و صورتی خاص از سرشت و ماهیت امر سیاسی ارائه می‌دهد. رانسیر را باید در زمره‌ی برجسته‌ترین اندیشمندان و نظریه‌پردازان سیاسی معاصر دانست. نخستین آثار چاپی‌اش که در آن رویکردی متناوب به تاریخ جنبش کارگری داشت، در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ تنها برای تعداد انگشت‌شماری از نخبگان شناخته شده بود. اقبال به نوشته‌های رانسیر هنگامی آغاز شد که کتاب *مخالفت*^۱ او به بازار آمد. از آن پس، سخن گفتن از نسخه‌ی برابری رادیکال و دیگر آثار وی، او را به یکی از مهم‌ترین مرجع‌های اندیشه‌ی سیاسی معاصر مبدل نمود. رانسیر در سال ۱۹۴۰ در الجزایر به دنیا آمد و یک‌دهه از نسل نظریه‌پردازان *پساجنگ* فرانسه مانند *فوکو*، *دریدا*، *لیوتارد* و *دلوز*، جوان‌تر بود. نسل رانسیر که بدیل دیگر چهره‌ی سرشناس آن است، در فعالیت‌های انقلابی می ۱۹۶۸ درگیر شده بود. رانسیر خود را وقف تاریخ ملموس نزاع‌های کارگری و جنبش‌های کمتر دیده شده، به ویژه در سنت مارکسیستی، نمود. فعالیت او مبتنی بر کار بایگانی و هدف‌اش تولید نسخه‌ی «تاریخ از فرودست»^۲ فرانسه بود که نخستین اثر برجسته‌ی رانسیر پس از «درس آلتوسر»^۳ نیز به‌شمار می‌آید. می‌توان کار رانسیر را به ویژه در زمینه‌ی مفهوم برابری رادیکال میان انسان‌ها برحسب توانایی آنان به عنوان پویشی نظام‌مند از اصل ژوزف ژاکوتو^۴ دانست که بر مبنای آن «در همه‌ی کنش‌های روح بشری، توانایی همسانی» وجود دارد. اثرگذاری رانسیر بر فلسفه‌ی سیاسی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، در ارتباط وثیق با شرایط متحول اجتماعی در غرب بود. پرسش مرکزی رانسیر

1. Disagreement: Politics And Philosophy/ La mesentente: Politique et philosophie

2. History from below

3. Althusser's Lesson

4. Joseph Jacotot

به شیوه‌های ناپیدا و پنهانی اهمیت می‌دهد که در آن‌ها اندیشه‌ها، صداها و کنش‌های افراد تحت چیرگی سلسله‌مراتب فعالیت‌های تقویت‌کننده‌ی نظام‌های اجتماعی قرار دارد. کار رانسیر در طول دهه‌ی ۱۹۹۰ به صورت فزاینده‌ای بر جنبه‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی سیاست و نزاع اجتماعی تمرکز داشت، تا جایی که او خیلی زود ارتباط میان این دو قلمرو را وارونه ساخت و به ابعاد سیاسی نهفته در الگوهای زیبایی‌شناسانه و کارهای هنری به‌ویژه ادبیات بازگشت (Deranty, 2010: 1- 11).

این نوشتار بر آن است تا از رهگذر بازخوانی آثار و اندیشه‌ی رانسیر، به تعریفی متناسب با اقتضائات و فهم نخبگان عصر پَساجهانی شدن و پَساپاسامردن از مفهوم سیاست و امر سیاسی دست یابد. این جستار با به پرسش گرفتن مبانی امر سیاسی در عصر جهانی شدن در پی آزمون این فرضیه و مدعا است که امر سیاسی و سیاست در عصر گذار از جهانی شدن (پَساجهانی شدن)، ماهیت و سرشتی متفاوت با عصر جهانی شدن بوده و عناصر و مؤلفه‌های آن صورت‌بندی‌ای چندسطحی، متکثر، نوشونده و در ارتباط با مقوله‌ی هویت و جنبش‌های جدید اجتماعی است.

در بازخوانی آثار رانسیر از روش‌شناسی تحلیل گفتمان انتقادی به ویژه خوانش نورمن فرکلاف بهره گرفته شده است. در این چهارچوب نظری و ساختار روش‌شناسانه که متأثر از میشل فوکو و ژاک دریدا از نسبت‌سنجی میان قدرت و دانش است، در دو رده‌ی خرد و کلان و سه سطح توصیف (تحلیل متن)، تفسیر (تحلیل پردازشی) و تبیین (تحلیل اجتماعی) به داده‌کاوی و تشریح متون پرداخته می‌شود (Fairclough, 1996: 109-140).

فرکلاف آرای خود را درباره‌ی ماهیت واقعی تحلیل گفتمان و متن در قالب راه کارهای ممکن تحلیل ارائه می‌دهد. در این دیدگاه، سه سطح گفتمانی معرفی می‌شوند: نخست، شرایط اجتماعی تولید و توصیف یا به دیگر سخن، مؤلفه‌های اجتماعی که به سرمنشا یک متن می‌انجامند و به صورت هم‌زمان اثرگذاری آن‌ها بر تفسیر را نشان دهد؛ دوم، فرایند تولید و تفسیر و این که متن چگونه تولید شده و چگونه بر تفسیر اثر می‌گذارد، و سوم، متنی که فراورده‌ی دو مرحله‌ی نخست است. به دیگر سخن، تحلیل سه وجهی گفتمان نورمن فرکلاف

سه سطح تحلیل را در بر می‌گیرد: ۱. تحلیل متن یا متنیت (خرد) توصیف متن ۲. تحلیل گفتمان یا کنش گفتمانی (میانه) و تفسیر ارتباط میان گفتمان و فرایند تولید متن ۳. تحلیل فرهنگی اجتماعی یا کنش فرهنگی - اجتماعی (کلان) و توصیف روابط میان کنش‌های گفتمان با فرایندهای اجتماعی (Fairclough, 1992: 73; 1995: 59; Idris, 2006: 75).

در این بستر، متن و زمینه^۱ در کناکنش و تعامل دوسویه دیده می‌شوند (Fairclough, 1995: 57; Fairclough, 2000: 311). در این پژوهش، آثار عمده و متأخرتر رانسیر که دارای تأثیر و اقبال جهانی بیشتری بوده‌اند، به ویژه کتاب‌های مخالفت (به عنوان منبع اصلی این مقاله)، ده تز در باب سیاست، فیلسوف و فقر آن، سیاست زیبایی‌شناختی، سیاست، شناسایی و سوژه‌سازی، زیبایی‌شناسی ناخودآگاه و...، مورد توجه بیشتری بوده است. در این جستار علمی کوشیده شده تا مبانی سیاسی با کاربست روش تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف، توصیف و سپس تفسیر و تبیین گردد. خوانش گفتمانی فرکلاف به واسطه‌ی ابتدا بر متن و نیز دیدن هم‌زمان بستر و زمینه‌ی صدور آن^۲، از توان بالایی در به سخن درآوردن متون برخوردار است. فرکلاف، متن، کنش متقابل و زمینه‌ی اجتماعی (و سیاسی) را در اندرکنش با یکدیگر و در یک زمینه‌ی موقعیت^۳ می‌بیند و این موضوع، آزمون فرضیه‌ی نوشتار حاضر در چارچوب نظریه‌ی گفتمانی وی را ممکن می‌سازد.

در بررسی ادبیات و پیشینه‌ی پژوهش، این موضوع به چشم می‌آید که تاکنون اثری، چه به لاتین و چه فارسی، که به بررسی اندیشه‌ی رانسیر در سایه و بستر فهم روندهای عصر جهانی‌شدن پرداخته باشد، وجود ندارد، اما با این حال، به پیوست برخی از نزدیک‌ترین آثار به جستار پیش رو می‌آید:

کتاب پس از جهانی‌شدن، اثر اریک کازدین و امره سزمن، منتشر شده در سال ۲۰۱۱ به بررسی اندیشه‌های چهار اندیشمند از جمله توماس فریدمن، ریچارد فلوریدا، پل کروگمن و نائومی کلاین می‌پردازد، و بیان می‌کند که

-
1. Text and Context
 2. Co-text
 3. Context of Situation

ظرفیت واقعی تفکر درباره‌ی پَسایی برای جهانی شدن، همانا آغاز بازاندیشی در مفهوم سیاست در عصر حاضر است. نویسندگان، این ایده را مطرح می‌کنند که بحران‌های اقتصادی کنونی، پَساجهانی شدن را تاریخی کرده و آن‌ها را گریزناپذیر کرده‌اند که به مثابه‌ی گرمایش جهانی تلقی می‌شود. بنابراین، تنها امکانی که وجود دارد نگاه در قالب پَساجهانی شدن است.

میشل بریسکی در کتاب به جهانی شدن خوش آمدید (۲۰۰۹)، به شرایط متحول عصر جهانی شدن و فراهم شدن شرایط گذار در آن می‌پردازد. وی در این اثر به منظور پاسخ‌دادن به این رفتارهای ذاتی و دوری از رویدادهایی مانند فرابارگذاری داده‌های جهانی، پیشنهاد اقتصاد ذهنی را ارائه می‌دهد که در آن ایده‌های نزدیکی اجتماعی و زمان کافی برای نظم فرهنگی باید به توافقی دست یابد. به باور نویسنده، جهانی شدن کنترل خواهد شد اگر در قالب معنوی بر مشارکت میان مناطق کوچک و نهادهای جهانی خصوصی تمرکز نمایم و از راه یکپارچگی به سمت ایجاد نظام فرایندهای باز و قدرت نرم پیش برویم.

پابریل راکهیل و فیلیپ واتس در اثر خود با عنوان ژاک رانسیر؛ تاریخ، سیاست و زیبایی‌شناسی (۲۰۰۹) برداشت منحصر به فرد سیاست و امر سیاست را از دیدگاه رانسیر واکاوی، و دیدگاه او را نسبت به رابطه‌ی میان زیبایی‌شناسی و سیاست تبیین می‌کنند. این امر به یاری بررسی تحلیل موشکافانه‌ی او از ادبیات و هنرهای دیداری صورت می‌گیرد. در این مجموعه، اندیشمندان برجسته‌ی حوزه‌ی فلسفه، نظریه‌ی ادبی و نقد فرهنگی، آثار رانسیر را بررسی و اصالت، منشا و دقت آن و همین‌طور جایگاه آن در مباحث کنونی را بیان می‌کنند. ارتباط میان رانسیر و نویسندگان و نظریه‌پردازانی که رانسیر تحلیل کرده، از جمله افلاطون، ارسطو، بوردیو و دلوز در این اثر تبیین می‌شود.

ژان فلیپ درانتی، نگارنده‌ی کتاب ژاک رانسیر؛ مفاهیم کلیدی (۲۰۱۴)، با اشاره به این نکته که آثار رانسیر در یک دهه‌ی گذشته به مرجعی کانونی در علوم انسانی و اجتماعی تبدیل شده، به بیان این امر می‌پردازد که اندیشه‌ی او رویکردی نو به بسیاری از عرصه‌ها از جمله آموزش، سیاست، ادبیات، فیلم، هنر و فلسفه عرضه می‌کند. این کتاب در بردارنده‌ی گستره‌ای از نقش‌های رانسیر در اندیشه‌ی معاصر است و مفاهیم کلیدی او را در آثار چند سال اخیرش بیان می‌کند.

کتاب ژاک رانسیر؛ آموزش، حقیقت، رهایی (۲۰۱۰) نوشته‌ی مشترک چالرز بینگام و گرت بیستا است. این اثر به بیان اهمیت آثار رانسیر در نظریه‌ی آموزشی و نگاه سیاسی نهفته در پس آن می‌پردازد، و نشان می‌دهد که این نظریه چه نقش قانونی‌ای در نظریه‌ی سیاست و زیبایی‌شناسی دارد. نگارندگان نشان می‌دهند که فلسفه چگونه می‌تواند از شیوه‌ی اندیشگی خاص رانسیر درباره‌ی آموزش بهره‌برد و به سمتی پیش می‌رود که به بیان ارتباط میان آموزش و دیگر مفاهیم مورد بررسی خود پردازند.

مقالاتی که در کتاب همه چیز در همه چیز است (۲۰۱۲)، به ویراستاری جیسن اسمیت و آنت ویزر آمده، به بررسی آثار رانسیر در زمینه‌ی ارتباط میان زیبایی‌شناسی، سیاست و آموزش می‌پردازند. گفت‌وگوی رانسیر با فرانک رودا و ژان وولکر، یکی از بخش‌های این کتاب است که در آن به بیان رویکرد و کاربست نظری پیشنهادی او پرداخته می‌شود. مقالات این مجموعه با مفاهیمی از زیبایی‌شناسی رانسیر سر و کار دارند که به گفته‌ی ویراستاران می‌تواند انقلابی زیبایی‌شناسانه باشد.

الف. ماهیت و سرشت سیاست

برای فهم اندیشه‌ی رانسیر باید به ابعاد و زوایای گوناگون تفکر وی توجه داشت. او در راستای ایده‌ی مرکزی رهایی (رستگاری) و مقاومت، دیدگاه‌های خود را مطرح می‌نماید. ارکان این گفتمان را در سه زاویه‌ی تئوری سیاسی، کنش سیاسی و آموزش می‌توان شناسایی کرد و به این گونه دسته‌بندی نمود (Bing- ham, Biestaand Rancière, 2010: 152): یکم. رانسیر آموزگار پیش‌رونده‌ی دیگری نیست که کارش جنبه‌های تجربی تلاش در راستای به دست آوردن پیشرفت را رادیکالیزه کند؛ دوم. رانسیر روشی از ساخت‌گرایی رادیکال شده نیست، سوم، رانسیر صرفاً خوانش‌گر متأخری از مکتب انتقادی نیست.

رانسیر از سیاست به عنوان روابط ایجادشده میان جهان‌ها صحبت می‌کند و

نه نزاع بر سر قدرت^۱. از دید وی، مفهوم قدرت بیش از عمر سودمند خود به عنوان کانون امر سیاست دوام داشته است. این مفهوم پیش از این ابزاری برای مسأله‌دار کردن جنبه‌هایی از وجود بوده که به اشتباه، غیر سیاسی پنداشته می‌شدند. مفهوم قدرت منابعی برای نقد پدیده‌های متنوعی مانند آموزش، شهرگرایی، به تصویر کشیدن زندگی در رسانه و توانایی طبقه، نژاد، جنسیت و مزایای ضدہنجاری در راستای پایدار کردن خویش فراهم می‌آورد (Tanke, 2011: 63). در اندیشه‌ی رانسیر، سیاست تنها هنگامی رخ می‌دهد که فرایندهایی در مسیر خود تحت تأثیر گزاره‌هایی متوقف شوند که کاملاً برای آن‌ها بیگانه بوده و با این وجود بدون آن‌ها نتوانند کار ویژه‌ی خود را داشته باشند: «پیش فرض برابری هر کس و همه کس» (Rancière, 1999:17). به باور وی، سیاست وجود دارد، زیرا سخن تنها یک گفتار ساده نیست، به این دلیل که این امر همواره به صورتی حل‌ناپذیر، برداشتی است که از آن گفتار می‌شود: خوانشی که به وسیله‌ی بازتابی طنین‌دار به‌عنوان گفتار درک می‌شود، توانایی اعلام هر چیز درست را دارد، در حالی که دیگر بازتاب‌ها تنها به مثابه‌ی صدایی که بیان‌گر درد، لذت، رضایت یا انقلاب هستند فهمیده می‌شوند (Rancière, 1999: 22-23). سیاست... هنر ساخت فردی و بومی حالت‌های جامعیت است (Rancière, 1999: 139).

از دید رانسیر، فلسفه‌های سیاسی ارزشمند آن‌هایی هستند که برای متناقض‌نمای «نقش دادن به افراد بدون نقش» راه‌حل دارند. این امر یا با جایگزینی آن‌ها با یک نقش مشابه و یا با ایجاد تمثالی از آن است. این مسأله با پیاده‌سازی صورتی ساختگی از سیاست در خنثی‌سازی آن انجام می‌شود. بر مبنای این جنبه‌ی مضاعف از هویت، سه انگاره‌ی عمده‌ی فلسفه‌ی سیاسی، تبیین می‌شوند. رانسیر این سه انگاره‌ی مهم را کهن سیاست^۲، پاراپالیتیک (شبه‌سیاست)^۳ و براسیاست (پَساسیاست)^۴ می‌نامد. به باور وی: «کهن سیاست الگویی است که افلاطون ارائه داد و بیان‌گر اجتماعی است که مبتنی بر تحقق کامل اصل اجتماع، آگاهی تام و جایگزینی صورت‌بندی دموکراتیک سیاست

1. Power
2. archipolitics
3. parapolitics
4. metapolitics

با هیچ باقیمانده‌ای است. این جایگزینی به معنای پیشنهاد راهکاری منطقی به تناقض بخش آن‌هایی است که هیچ بخشی ندارند... کهن سیاست، همان‌گونه که افلاطون صورت‌بندی کرد، به دستیابی کامل به طبیعت به‌عنوان یک قانون (سنت)، می‌انجامد؛ چیزی که این پیش‌فرض را دارد که مؤلفه‌های خاصی از دستگاه‌های جدلی سیاست را حذف، و آن‌ها را با اشکال متفاوت قانون اجتماعی مانند حساس‌سازی یا آگاهی‌سازی جایگزین کرد. جایگزینی یک صلاحیت خالی (آزادی مردم) با یک فضیلت خالی، متناسب (میان‌روی صنعت‌گران) یا نکته‌ی محوری چنین فرایندی است، و برآیند آن نیز از میان برداشتن کامل سیاست به‌عنوان یک فعالیت خاص است» (Ranciere, 1999: 65, 70).

رانسیر بر آن است که «شبه‌سیاست که آن نیز اساساً میراث ارسطو است، از پرداختن چنین بهایی سر باز می‌زند. پاراپالیتیک مانند هرگونه «فلسفه‌ی سیاسی» دیگر، سرانجام به این سمت گرایش می‌یابد که فعالیت سیاسی را با عنایت به نظم پولیس، محقق سازد، اما این کار از دیدگاه اختصاصی بودن سیاست انجام می‌شود. خاص بودن سیاست همان درهم‌ریختگی و تأثیر برابری به‌عنوان امر جدلی «آزادی» مردم است. این همان تقسیم ریشه‌ای طبیعت است که به منزله‌ی قانون اجتماعی نیز درآمد. سیاست وجود دارد بدان دلیل که برابری هم‌راستای آن می‌آید و این شکاف، مبنایی در ماهیت سیاست به همراه دارد. چیزی که شرط امکان تصور ماهیت سیاست است... و مسأله‌ی شبه‌سیاست، ایجاد سازگاری میان دو مفهوم طبیعت و منطقی مخالف آنان است. مفاهیمی که در یکی از آنان بزرگ‌ترین خیر، حاکمیت بهترین‌ها بوده و در دیگری این امر برحسب برابری است... پاراپالیتیک، مرکزیت اندیشه‌ی سیاسی در مکان و حالت اختصاص اصلی است که به وسیله‌ی آن، یک رژیم، خود را در پیاده‌سازی خاص بودگی مشخصی تعریف می‌کند. به‌نظر می‌رسد که این تمرکز برای مدرنیته بدیهی باشد، چرا که امر سیاسی، طبیعتاً [و نه الزاماً کاملاً] امر قدرت است، اصل آن مشروعیت‌بخشی به قدرت و گونه‌هایی که قدرت در آن‌ها توزیع می‌شود و نوع شخصیت‌ها خاص آن است» (Ranciere, 1999: 70-74). بر پایه‌ی خوانش رانسیر، اشتباه جدیدی پدیدار شده که افراد و حقوق آنان را به دولت پیوند می‌دهد. اشتباهی که قدرت واقعی - یعنی مردم - را دست به‌گریبان صاحبان اقتدار می‌کند. اختلاف میان مردم به‌عنوان قدرت و یا بخشی

از جامعه، اشتباهی است که طبقات مردمی را در برابر همدیگر قرار می‌دهد. این اشتباهی است که امر واقعی را در برابر نزاع‌های آنان علیه اندرکنش افراد و دولت‌ها قرار می‌دهد.

در این کناکنش، کهن‌الگوی سوم «سیاست فیلسوفان» ساخته می‌شود و به عنوان پَساسیاست مطرح می‌گردد. پَساسیاست به قرینه در ارتباط با کهن سیاست قرار می‌گیرد. این امر، بیانگر فاصله‌ی زیادی میان عدالت واقعی، تشبیه کردن به مشیت الهی و مرحله‌بندی‌های دموکراتیک اشتباهاتی است که به حاکمیت بی‌عدالتی همسان شده‌اند. به همین نسبت، پَساسیاست، بیان‌گر مازاد رادیکالی از بی‌عدالتی یا نابرابری در برابر آن چیزی است که سیاست به‌عنوان عدالت یا برابری پیش روی می‌گذارد. پَساسیاست، مازاد خطایی که هرگونه صورت‌بندی سیاسی را از بحث برابری نابود می‌کند، اشتباه می‌داند. برحسب این مازاد، پَساسیاست یکی از حقیقت‌های سیاست را آشکار می‌سازد، اما این حقیقت شکل خاصی دارد.

«سیاست راستین»، نمود دروغی بودن خود است. این شکاف میان هرگونه فرایند سیاسی نامگذاری یا ثبت در ارتباط با واقعیت‌هایی است که آن‌ها را دربرمی‌گیرد. بدون تردید، چنین واقعیتی قابل نامگذاری است و پَساسیاست آن را مسأله‌ی اجتماعی، طبقه‌ی اجتماعی، امر اجتماعی و جنبش واقعی جامعه می‌نامد. امر اجتماعی، واقعیت سیاست نیست، مگر این که به بهای واقعیت کذب بودن خود باشد. در دستگاه‌های مدرن «فلسفه سیاسی» به‌ویژه در عصر پَساجهانی شدن، سیاست راستین دیگر در راس سیاست به‌عنوان وجود یا انگاره‌ی آن قرار نمی‌گیرد، بلکه در پس آن واقع می‌شود و وجود دارد تا پنهان گردد. پَساسیاست، پیاده‌سازی این واقعیت خاص است که به منزله‌ی راز مرگ و زندگی، در مرکز نمود سیاست تاییده شده است. پَساسیاست، گفتمانی درباره‌ی کذب سیاست است که هرگونه جلوه‌ی سیاسی از بحث را درهم می‌شکافد تا چشم پوشی خود را از واقعیت خویش، ثابت کند. این امر با تأکید بر شکاف میان نام‌ها و اشیا، مردمان یا شهروندان و شکافی است که نابرابری بنیادینی را آشکار می‌سازد و خود نیز با دروغی سامان یافته شناخته می‌شود (Ranciere, 1999: 80-81).

رانسیر در پاسخ به اتهام آنارشیزم بودنش، پاسخ می‌دهد که در سطح بنیادین

فلسفی، این جایگاه را می‌توان آنارشویست خواند، چرا که به نظر وی، سیاست تا جایی وجود دارد که اعمال قدرت مبتنی بر هیچ‌گونه آرخبه یا آرخی نباشد. آرخی در یونانی، هویت‌بخش آغاز (فلسفه و سیاست) و فرمان و حکم است. این واقعیت وجود دارد که اعمال قدرت همان پیاده‌سازی یک برتری فعالی است که پیش از آن وجود داشته و در عوض آن را تایید می‌کند. این همان چیزی است که به هنگام اعمال قدرت با قدرت دانش، ثروت یا هرگونه تخصیص حکمرانی، قابل شناسایی و در توزیع نابرابری از موقعیت‌ها بنا گرفته است. بر عکس، یک حکومت هنگامی سیاسی است که ادعا کند مردم سوژه‌های آن هستند. در این معنا است که دموکراسی - قدرت آن‌هایی که حق خاصی برای تسلیم آن ندارند- همان اصل سیاست است و شکل خاصی از حکومت نیست. این اصل شامل قرارداد دو ایده در مبنای سیاست به صورت هم‌زمان است: ایده‌ی یک عدم مشروعیت نهایی هرگونه به‌کارگیری قدرت و آن همان صلاحیتی است که به هر کسی تعلق دارد (Bowman and Stamp, 2011: 238).

به نظر می‌رسد که رانسیر در دو موقعیت قرار گرفته باشد؛ یکی سیاسی و یکی اخلاقی که در تضاد باهم هستند. از یک سو، دیدگاه او از سیاست توصیفی تلقی می‌شود. سیاست دموکراتیک تحت شرایط خاصی به وجود می‌آید (هنگامی که مردم کنشی فراتر از پیش‌فرض برابری داشته باشند). این یک صورت‌بندی از سیاست دموکراتیک است که مؤلفه‌های هنجاری برای خود ندارد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که رانسیر نوعی برتری به برابری می‌دهد. هر جا که اصالت برابری انکار می‌شود، باید تغییری رخ دهد؛ بنابراین می‌توان به نوعی دوسوگرایی میان توصیف سیاسی و ارزیابی هنجاری رسید (May, 2008: 118). ایده‌های رانسیر در باب سیاست در عصر پسا جهانی شده‌ی کنونی، بیان‌گر نقدی به منطقی خاص از رهایی است که در آن این فرض وجود دارد که رهایی، نیازمند توضیح است. در این صورت باید بگوییم که نقد رانسیر به هر وضعیتی اشاره دارد که در آن توضیح به‌عنوان کلید رهایی‌پدیدار می‌شود؛ پس می‌توان نقد رانسیر را بیش و پیش از هر چیزی نقد منطقی خاص از ایده‌ی رهایی دانست (Bingham, Biesta and Rancière, 2010: 48). او تلاش می‌کند تا جهان و به‌ویژه امر سیاست را از چشم‌انداز محرومان ببیند.

اسلاوی ژیژک در نقد این رهیافت می‌گوید که در تمرکز بر لحظه‌های بینابین شورش‌های سیاسی به بهای فرایندهایی که در نظام پولیس دوباره جذب شده‌اند، برداشت رانسیر از این جنبه‌ی دوم سیاست آزادی‌بخش چشم‌پوشی می‌کند. (Zizek, 1999: 238) ژیژک بر آن است که وسواس رانسیر در وفادار ماندن به ستمدیدگان به این معنا است که او نمی‌تواند مهم‌ترین مانع در تغییرات انقلابی یا میل کنترل شدن یا تحت سلطه قرار گرفتن مردم را تحلیل کند، و به همین دلیل که نظریه پردازی رانسیر از سیاست، نمی‌تواند این تمایل را برجسته کند، این نیز به خودی خود سوژه آن است (Davis, 2010: 94). به باور ژیژک یک‌سویه بودن رانسیر به او این امکان را می‌دهد تا از پرداختن به خشونت‌ی که همواره در فرایندهای پیکربندی دوباره رخ می‌دهند، دوری نماید (Zizek, 2008: 418-419).

مسئله‌سازی نسبت به مبانی قدرت و اصطلاحاتی که در آن‌ها این پدیده شکل می‌گیرد - عرف اجتماعی، بیگانگی و حاکمیت - پیش از هر چیزی بیان‌گر آن است که برای افرادی که نقشی ندارند، جایی وجود ندارد. در این میان، تنها افراد و قدرت دولت وجود دارد (Bosteels, 2010: 89 و May, 2010: 5). چیزی که یک کنش را سیاسی می‌کند، هدف یا مکانی نیست که کنش مزبور در آن رخ می‌دهد، بلکه تنها شکل آن است، که در آن استقرار برابری در برقراری یک مباحثه از اجتماع، ثبت شده، که به تنهایی وجود دارد، حتی اگر تقسیم شده باشد (Rancière, 1999: 32). چهار مؤلفه‌ی برداشت متناوب و رادیکال رانسیر از سیاست در عصر پَساجهانی شدن کنونی، عبارتند از (Davis, 2010: 93): تمایز میان دو مفهوم سیاست و پولیس؛ کشف و تبیین جنبه‌ی زیبایی‌شناسانه‌ی سیاست؛ مفهوم سوژه‌سازی سیاسی، و برداشت ساختاری از دموکراسی.

ب. بازاندیشی در مفهوم پولیس

از دید رانسیر، سیاست همواره رخ نمی‌دهد، بلکه به ندرت اتفاق می‌افتد. چیزی که در واقع تحت نام تاریخ سیاسی یا علوم سیاسی صورت توده‌ای به خود می‌گیرد، به واقع از دیگر مکانیسم‌هایی که دغدغه‌ی چنگ‌زدن به اعمال سران

و شاهان، دستور نظامیان و مدیریت منافع دارند، ریشه نمی‌گیرد. سیاست تنها هنگامی رخ می‌دهد که این مکانیسم‌ها در مسیر خود متوقف شوند. فعالیت سیاسی همان است که یک فرد را از جایی که به او واگذار شده، تغییر بدهد. این فعالیت چیزی را نمایان می‌کند که نیازی برای دیده‌شدن آن نبود و گفتمانی را قابل شنیدن می‌سازد که زمانی فقط مکانی برای همه بود (Rancière, 1999: 17-30)؛ البته این بدان معنا نیست که سیاست آن‌گونه که ما آن را در معنای روزمره می‌شناسیم، رویدادی نادر است (مردم رای می‌دهند، برای نمایندگان منتخب خود نامه می‌نویسند و گاهی اوقات در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کنند).

سیاست به‌عنوان یک مسأله‌ی برابری کنش‌پذیر و انفعالی مشترک است. در واقع، سیاست در معنای روزمره‌ی خود گریزناپذیر است. از نظر رانسیر، رای دادن، نامه نوشتن و حتی شرکت در راهپیمایی به‌خودی‌خود مسایل سیاست نیستند، بلکه چنان‌که توضیح داده خواهد شد، سیاست با چیز دیگری سروکار دارد؛ سیاست به برابری اهمیت می‌دهد. برابری تنها هنگامی که مکانیسم سنتی آن‌چه که اغلب سیاست خوانده می‌شوند، زیر سؤال بروند، برمی‌خیزد. به هر روی، پیش‌فرض برابری همان چیزی که در طول زمان درباره‌ی او بیان شده - در اندیشه‌ی رانسیر وجود ندارد، او این پیش‌فرض را مورد واکاوی دوباره قرار می‌دهد و بازتاب‌های آن را از سطح کنش‌پذیر به کنش‌ور تبدیل می‌کند. به باور وی، برابری کنش‌پذیر، سیاست نیست، بلکه سیاست‌گذاری است (May, 2008: 40-41).

رانسیر بیان می‌دارد: چیزی که معمولاً به نام سیاست مطرح می‌شود، مجموعه‌ای از رویه‌هایی است که توسط آن‌ها خشونت و رضایت جمعیت‌ها، سازمان قدرت‌ها، توزیع مکان‌ها و نقش‌ها و نظام‌های مشروعیت‌بخش آن‌ها به دست می‌آید. من پیشنهاد می‌دهم که به این نظام توزیع و مشروعیت، نام دیگری بدهیم و آن را «پولیس» بنامم (Rancière, 1999: 17). او بر تقلیل معنایی سیاست به مدیریت بروکراتیک و مدیریت اقتصادی اصرار دارد؛ بنابراین هر آن‌چه را در این زمینه بیان می‌شود، برگرفته و دوباره نام‌گذاری می‌کند. رانسیر به صورتی مکرر اصطلاح نظام پولیس را برای اشاره به هرگونه نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی به کار می‌برد. نظام‌هایی که در آن‌ها همه‌ی ما همواره مفصل‌بندی

می‌شویم. او از نام پولیسی‌سازی استفاده می‌کند تا نه تنها آن‌را به سیاست‌سازی و سیاست‌گذاری اختصاص داده، بلکه به قانونگذاری پارلمانی، نظام‌های اجرایی و تصمیمات قضایی و همین‌طور طیف گسترده‌ای از تنظیمات اقتصادی و اجتماعی نسبت دهد. به باور وی، بیش‌تر آن‌چه که ما به‌عنوان سیاست به کار می‌گیریم، به سمت پولیس‌شدن متمایل می‌شود: از اصل لیبرالیستی ناظر بر گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ گرفته تا کنش‌های بروکراتیک و اجرایی، و از انتخابات تا رفاه (Chambers, 2010: 61). در اندیشه‌ی او توزیع کالاها و خدمات، اختصاص نقش‌ها و مشاغل، مدیریت اقتصاد، همه و همه بخشی از نظام پولیس هستند. پولیس به صورتی مختصر، ساختار نمادینی از اجتماع را نشان می‌دهد (Rancière, 2001: 20). فعالیت سیاسی همواره حالتی از بیان است که تقسیمات قابل‌درک نظام پولیس را خنثی می‌کند (Rancière, 1999: 30).

همان‌طور که بیان شد، رانسیر معتقد است چیزی که امروزه به نام سیاست جریان دارد، در واقع سیاست نیست، بلکه یک پولیس‌سازی است. سیاست اگر درست شناخته شود، کم‌تر اتفاق می‌افتد، و هنگامی روی می‌دهد که فرد یا گروهی به شیوه‌ای که تاکنون قابل‌تصور نبود، تریبونی به‌دست آورند. این شکل از سیاست را نمی‌توان تحت شرایط محاسبه، هنجارهای مشارکتی اجتماعی یا برنامه‌های نهادی در اختیار گرفت (Rancière, 2010: 22). منظور رانسیر از پولیس، اشاره به دستگاه‌های قهری دولت نیست، بلکه نظم‌دهی منطقی مکان‌ها، نقش‌ها و هویت‌ها در هر نظم سیاسی-اجتماعی است که مبتنی بر توزیع خاصی از «امر محسوس» است. به دیگر سخن، نظام خاصی از نشانه‌ها که تعیین می‌کند چه چیزی قابل‌درک است و چه چیزی درک‌پذیر نیست. اگر این بحث را مدنظر قرار دهیم، باید تایید کنیم که هرگونه سازمان اجتماعی، شامل روابط قدرت و برون‌رانی است، و محدودیت این روابط را جامعه تعیین می‌کند (Newman, 2010: 151).

مفهوم رانسیر از پولیس با آن‌چه که فوکو به کار می‌برد، تفاوت دارد. کاربردی که رانسیر از این اصطلاح دارد، به منزله‌ی دخالت‌کننده در نظم‌بخشی اجتماعی است، اما نه امری که صرفاً به وسیله‌ی دخالت نظامی توسط نیروهای مسلح و با لباس فرم باشد، بلکه با استفاده از ایده‌ی نظام اجتماعی مناسب شکل بگیرد. پولیسی‌سازی همان‌طور که رانسیر تعریف می‌کند به‌صورتی ژرف در

فلسفه‌ی سیاسی غرب، ریشه دارد (May, 2008: 42). هدف سیاست در دیدگاه رانسیر همانند هابرماس مبنی بر توافق نیست. او این دیدگاه را عدم اجماع یا اختلاف^۱ می‌نامد، که همانا به دوری از یک نظام پولیس تعبیر شده است. اندیشه‌ی رانسیر در بافتی شکل نمی‌گیرد که از شرایط اجتماعی به دور یا انتزاعی باشد. نقطه آغاز بازتاب‌های او همواره این واقعیت است که سیاست باید از درون آن شرایط شکل گیرد (May, 2010: 15). رانسیر تأکید دارد که مداخله‌ی پولیس در فضاهای عمومی شامل بازخواست معترضان نیست، بلکه معطوف به متفرق کردن آن‌ها است (Rockhill and Watts, 2009: 147).

رانسیر آشکارا پولیس را از آن‌چه به سیاست تعبیر می‌شود و بیان‌گر عرصه‌ی عمومی سیاسی است، متمایز می‌کند (Simons and Masschelein, 2011: 37). در خوانش وی، سیاست به شیوه‌ای از کنش اشاره دارد که این آرایش (نظم پولیس) را آشفته می‌سازد و این امر با اشاره به برابری صورت می‌گیرد (Ran- ciere, 2003: 226). او اصطلاح «سیاست» را برای فعالیت قاطعی به کار می‌برد که متفاوت از پولیسی‌سازی است: هر آن‌چه که با پیکربندی ملموس تجزیه شود، در مجموعه‌ای از کنش‌ها نمایان می‌شود؛ کنش‌هایی که در آن‌ها فضای احزاب، بخش‌ها و یا نبود بخش‌ها تعریف شود (Ranciere, 1999: 29-30).

یکی از استنباط‌های کانونی رانسیر این است که شیوه‌ی تخصیص قلمرو سیاست، نوع کنش و سوزده‌های آن نتیجه‌ی قدرت است که هدف، سیاست‌زدایی از اقدامات آن است. رانسیر این فرایند را پولیس می‌نامد: پولیس کار ویژه‌ی جامعه نیست، بلکه سازه‌ی نمادینی است که موجودیت آن حالتی خاص از تفکیک امور محسوس می‌باشد (Kaplan, 2010: 37). مفهومی که وی از پولیس یا نظم پولیس ارائه می‌دهد در این زمینه جنبه‌ی نبودگی دارد. او بسیاری از چیزهایی را که عموماً سیاست تلقی می‌شوند، بازتعریف می‌کند و آن را تحت عنوان گسترده‌تری با نام پولیس قرار می‌دهد (Chambers, 2013: 68).

رانسیر به وجود پولیس بهتر و بدتر اشاره می‌کند و معتقد است که به همین دلیل است که نهادها اهمیت پیدا می‌کنند و گفتار به عنوان حامل شناخت،

1. dissensus

می‌تواند اهمیت سیاسی پیدا کند. پولیس بهتر آن نیست که پایبند نظم طبیعی جامعه و علم قانون‌گذاران باشد، بلکه آن است که با همه‌ی نقض‌ها و وروده‌های منطق الیگارشی، فاصله گرفته است. نظم پولیس می‌تواند انواع خوب و بد را تولید کند، ولی یک نوع پولیس به صورت قطعی به دیگری ترجیح داده می‌شود (Ranciere, 1999: 31).

در کانون نظریه‌ی سیاسی رانسیر، مفهوم پولیس قرار دارد. مفهومی که رانسیر توسط آن مفهوم متداول امر سنت را در هم شکافته و آن را از یک سو به پولیس، رفتاری خاص از تقسیم امور محسوس.... هرچیزی در جای خود، تعریف می‌کند که در آن نابرابری و بی‌عدالتی محدود شده و از سوی دیگر به سیاست تقسیم می‌نماید. حس واقعی رانسیری نظم پولیس را در هم گسیخته و وارونه می‌سازد و به مداخله‌ای تبدیل می‌کند که نابرابری افراطی را کشف می‌نماید. بنابراین، لزوم سیاست، عدم توافق میان نابرابری و بی‌نظمی است (Hewlett, 2007: 101).

توزیع مکان‌ها و نقش‌هایی که نظام پولیس را تعریف می‌کنند، به همان اندازه از هم‌زمانی روابط اجتماعی ریشه می‌گیرند، که از شدت کنش‌های دولت برمی‌خیزند (Rancière, 1999: 29). بنابراین پولیسی‌سازی، چندان درباره‌ی نظم‌دهی به افراد آن‌گونه که قانونی و رسمی بوده و بر هستی آنان حکومت کند، نیست، بلکه یک پیکره‌بندی دوباره از شغل‌ها و دارایی‌های فضاهایی است که مشاغل مزبور در آن‌ها توزیع شده‌اند. یکی از راه‌های فهم مبانی خوانش مزبور از پولیس این است که به عنوان امری فراگیر به آن اندیشیده شود که هر سوژه‌ای مکان، نقش و موقعیت خاصی در آن دارد و برای هرکسی هویتی فراهم است. این بدان معنا نیست که هرکسی در اجرای نظم سهیم می‌گردد، بلکه معنی آن این است که هیچ‌کس از این نظم بیرون رانده نمی‌شود (Bing-ham, Biesta and Rancière, 2010: 34).

رانسیر می‌نویسد: سیاست عمومی به‌عنوان مجموعه‌ای از روندها تلقی می‌شود که در آن انبوه و رضایت جمعیت‌ها به دست می‌آید.... سیاست به سازمان‌دهی قدرت‌ها، توزیع مکان‌ها و نقش‌ها و نظام مشروع‌سازی این توزیع اشاره دارد (Ranciere, 1999: 28)؛ وی اصطلاح پولیسی‌سازی را برای چیزی به کار

می‌برد که با عنوان «سیاست» معرفی شده است (Chambers, 2013: 68). توجه انتقادی به نظام‌های پولیس رانسیر اغلب با پذیرش این ایده از پولیس به مثابه چیزی بیش‌تر از کنش نام‌گذاری دوباره، اجتناب‌ناپذیر است. برابری «پولیس رانسیر = سیاست ما» فضا را برای اصطلاح جدید «سیاست رانسیری» فراهم می‌آورد. نباید اصطلاح پولیس را به کنش‌های افرادی تعبیر کرد که پولیس می‌نامیم. به باور رانسیر، حضور و فعالیت بسیاری از افسران پلیس نه تنها بیانگر قدرت آن‌ها نیست، که نمودی از ضعف نظام پولیس است. این که برخی افراد هویدا و برخی دیگر پنهان شوند، دقیقاً تقویت مجموعه‌ای از تمایزها میان آنان نیست. از سوی دیگر به چالش کشیدن پولیس به معنای دست‌کم گرفتن نیروی آنان نبوده بلکه ایجاد توزیع جدیدی است (Chambers, 2013: 69-71).

درباره‌ی درک رانسیر از پولیس و نقش آن در کار سیاسی - نظری او و برجستگی آن در اندیشه‌ی گسترده‌تری از سیاست معاصر، می‌توان به موارد زیر توجه کرد (Chambers, 2013: 72): نخست، پولیس، اصطلاحی خنثی و غیر ارزش‌گذارانه است؛ دوم، پولیس را نه می‌توان به سرکوبی و نه کنترل دیگران تعریف کرد؛ سوم، پولیس مکانیسم ترازبندی نیست و همه‌ی نظام‌های پولیس به یک صورت نیستند؛ چهارم، پولیس بهتر و بدتر وجود دارد، و پنجم، این امکان وجود دارد که نظام‌های پولیس فضای کمتر یا بیش‌تری برای پیدایی سیاست دموکراتیک فراهم آورند.

پولیس معمولاً برای حکومت جایی را می‌گیرد که همواره به اندیشه‌ی سنتی آنارشستی اختصاص داده شده و سیاست در این معنا نقش یک کنش آنارشستی را ایفا می‌کند. این امر به درهم تافتن شدنی می‌انجامد که این‌گونه بیان می‌گردد: پولیس نباید تنها باز تنظیم یا از هم گسیخته گردد، بلکه باید محو شود. سیاست آن نیست که بگوید توزیع چگونه صورت گیرد. این مسأله آشکارا بیان شده که سیاست، پولیس نیست؛ سیاست درباره‌ی نظم‌بخشی و توزیع هم نیست، و در نهایت درباره‌ی شمارش آن بخش‌هایی که در حال حاضر نیز نقش دارند نیز نیست. توزیع چیزی است که حکومت‌ها انجام می‌دهند نه چیزی که مردم انجام می‌دهند (May, 2008: 47). پولیس می‌تواند همه‌ی نوع کالایی را فراهم آورد... سیاست هیچ‌اوبژه یا مسأله‌ای برای خود ندارد» (Ranciere, 1999: 31). تضاد میان سیاست و پولیس را می‌توان با این جمله نشان داد که سیاست هیچ‌اوبژه

مناسبی ندارد و همه اوپژه‌های آن با اوپژه‌های پولیس ترکیب شده‌اند. در واقع هیچ سیاستی بدون پولیس وجود ندارد (Ranciere, 2011: 5).

پولیس به عنوان یک سیستم سازمانی مختصات تعریف شده که توزیع قانون را بنا نهاده و اجتماع را به گروه‌ها، موقعیت‌های اجتماعی و کارویژه‌ها تقسیم می‌کند. این قانون به صورتی نهفته، آن‌هایی را که شرکت دارند از کسانی که کنار گذاشته شده‌اند، جدا می‌کند؛ بنابراین نظام مزبور به تقسیمی زیباشناختی قائل است که میان آشکار و پنهان، قابل شنیدن و غیرقابل شنیدن، ذخیره پذیر و ذخیره ناپذیر وجود دارد. زیبایی‌شناسی سیاست در گسست توزیع امر محسوس، نقش دارد. این امر با تکمیل آن توسط آن‌هایی ممکن می‌شود که نقشی در مختصات ادراکی اجتماعی ندارند؛ بنابراین عرصه‌ی زیبایی‌شناسانه - سیاسی امکان را تعدیل می‌سازد. به این دلیل است که امر سیاسی به صورت نسبی در طبیعت تعریف می‌شود و بر مبنای مداخله‌ی سیاست در نظام پولیس بنا نهاده می‌شود تا این که بر مبنای پایه‌گذاری رژیم حکومتی خاصی باشد. تنها سوژه‌ی ممکن سیاست مردم هستند که همانا بخش تکمیلی هر گونه جمعیتی‌اند. آن‌هایی که نامی ندارند، ناپیدا و غیرقابل شنیدن باقی می‌مانند و تنها می‌توانند به نظام پولیس نفوذ کنند. این کار از راه حالتی از سوژه‌شدن ممکن است که مختصات زیبایی‌شناسانه‌ی اجتماع را با به کار بستن پیش فرض‌های سیاست که ما همگی برابر هستیم، دگرگون می‌سازد (Ranciere, 2004: xiii).

پ. ابعاد زیبایی‌شناسانه‌ی سیاست

یکی از مشخصه‌های متمایز سیاست رانسیر و یک مفهوم محوری در اندیشه‌ی او به‌عنوان یک کل، این ایده است که سیاست یک بعد زیبایی‌شناسانه دارد. منظور او از این گفته، این نیست که سیاست دغدغه‌ی هنر یا زیبایی دارد، بلکه بدان معنا که سیاست باید با درک و احساس پیش برده شود (Davis, 2010: 90). وی از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ یکی از جدیدترین و قدرت‌مندترین نگاه‌ها به مبحث زیبایی‌شناسی را مطرح کرد. او به‌جای در نظر گرفتن هنر به‌عنوان یک اثر تاریخی پایدار و تلاش برای رونمایی از ماهیت بنیادین آن، اظهار می‌کند

که هیچ هنری به صورت کلی وجود ندارد، بلکه یک نظام شکل یافته‌ی تاریخی است که توزیع ارائه‌شده‌ای از امر محسوس را بنا نهد و چارچوب امکان برای تولید هنری و بازتاب نظری بر هنر را تعیین می‌نماید (Rockhilland Watts, 2009: 9).

به باور رانسیر، ارتباط میان زیبایی‌شناسی و سیاست، سیاست زیبایی‌شناسی را دربرمی‌گیرد. به دیگر سخن، این امر شیوه‌ای است که در آن کنش‌ها و گونه‌های مشهود بودن هنر نیز در توزیع امر محسوس و صورت‌بندی دوباره‌ی آن دخالت دارند. آن‌ها در این فرایند فضا و زمان، سوژه و ابژه‌ی مشترک و فردی را توزیع می‌کنند. یوتوپیا یا کاری که یک فیلسوف به نقاشی والایی از یک نقاش انتزاعی نسبت می‌دهد که در خلأ بر روی دیواری سفید آویزان شده یا کاری که یک نمایشگاه به هنر ارتباطی اختصاص می‌دهد، هردو منطق واحدی را بیان می‌کنند؛ به بیان دیگر، منطق سیاست هنر شامل تعلیق مشخصات نرمالی از تجارب مبتنی بر امر محسوس است (Ranciere, 2009: 25). زیبایی‌شناسی به رژیم خاصی برای شناسایی و انعکاس آن بر هنرها نیاز دارد؛ به تعبیری دیگر، یک شیوه‌ی مفصل‌بندی میان راه‌های انجام دادن و ساختن، شیوه‌های مطابق آن‌ها از مشهود بودن و راه‌های ممکن تفکر و اندیشه درباره‌ی ارتباط آن‌ها (Ranciere, 2013a: 4).

چنان‌که رانسیر بیان می‌دارد، زیبایی‌شناسی نام جدیدی برای پهنه‌ی «هنر» نیست، بلکه صورت‌بندی خاصی از این پهنه است. این عنوانی نیست که بتوانیم با آن گروهی را شکل داده و در آن اصطلاح عام بوقیقا^۱ را قرار دهیم. زیبایی‌شناسی، نشانگر دگرگونی نظام تفکر درباره‌ی هنر است. این نظام نوین، نقطه‌ی تمرکزی را فراهم می‌آورد که در آن فهم خاصی از اندیشه شکل می‌گیرد. تفکر فرویدی^۲ برخلاف طبقه‌گرایی منابع هنری‌اش، تنها بر پایه‌ی انقلابی ممکن است که پهنه‌ی هنری را از سلطه‌ی بوقیقا به سمت هژمونی زیبایی‌شناختی پیش ببرد (Ranciere, 2013b: 7).

رانسیر، زیبایی‌شناسی را در سه حس خاص و به هم پیوسته درک می‌کند

-
1. Poetics
 2. Freudian Thought

(Tanke, 2011: 5): نخست، در ترکیبی با فلسفه‌ی هنر تعریف می‌شود، و این معنایی است که زیبایی‌شناسی فرض می‌کند؛ دوم معنایی که بر مبنای بخش‌بندی زمان و فضا در امور سیاسی ارائه می‌گردد؛ زیرا این معنا مرزهایی را ترسیم می‌کند که محسوس، ملموس و ممکن هستند، و سومین نکته در مفهوم رژیم زیبایی‌شناختی نهفته شده است. این مفهوم هنر، هویتی را که در ادبیات، موسیقی، هنر تصویری و... برایش ایجاد شده بود، شناسایی می‌کند.

یکی از نکات اصلی زیبایی‌شناسی رانسیر، بررسی زیبایی‌شناسی به عنوان یک موضوع قدرت و سیاست در تعیین چیزی است که خود را در معرض تجربه‌ی امر محسوس قرار می‌دهد؛ بنابراین زیبایی‌شناسی را می‌توان به منزله‌ی تحدید فضاها و زمان‌ها، مشهودات و نامشهودات و گفتار و صدا دانست که به صورت هم‌زمان، مکان و شروط سیاست را به عنوان شکلی از تجربه تعیین می‌نماید. زیبایی‌شناسی، سیاسی و اخلاقی است؛ بدان معنی که با ایجاد و توزیع مواد امر محسوس، سر و کار دارد. رانسیر در نظر دارد این موضوع را تشریح کند که چه امکاناتی با آثار هنری تعیین می‌شوند و این تعیین چگونه رخ می‌دهد. در اندیشه‌ی وی، زیبایی‌شناسی با ایجاد و قانون‌گذاری فضای امکان سروکار دارد که با رسانه‌های هنری برانگیخته می‌شود (Folkmann, 2013: 55).

ت. سوژه‌سازی سیاسی

رانسیر در واکاوی مبانی سوژگی در اندیشه‌ی پولیس خود بیان می‌دارد که «پاراپالیتیکس (شبه‌سیاست) مدرن^۱ با ایجاد ماهیتی خاص آغاز می‌شود، فردیتی که به شدت به قدرت مطلق یک حاکمیت وابسته است که باید نزاع میان فرقه‌ها و نزاع میان بخش‌ها و احزاب را از میان بردارد. این امر با شکستن مردم به افراد آغاز می‌شود و جنگی طبقاتی را اعمال می‌نماید. که سیاست در آن علیه همه شرکت دارد (Rancière, 1999: 77-78). سیاست آن گونه که رانسیر درک کرده، همواره ستیزه‌جو و جدال‌آمیز است. بحثی که وجود دارد، تنها درباره‌ی محتوای ادعاهای خاصی نیست، بلکه نزاع برای شناخته‌شدن موجودیت سیاسی

احزاب محروم و مواردی از این دست است. رانسیر این نزاع برای موجودیت یافتن را به عنوان یک سوژه‌ی سیاسی فرایند «سوژه‌سازی» سیاسی می‌نامد. این فرایند به گفته‌ی رانسیر سه مشخصه‌ی مهم دارد (Davis, 2010: 84): نخست یک نمایش استدلالی است؛ دوم یک نمایشی‌سازی تأثری است، و سوم یک عدم‌شناخت نامتجانس است.

رانسیر بیان می‌دارد که هدف من از سوژه‌سازی، تولید از راه مجموعه‌ای از کنش‌های یک نمونه و ظرفیت اعلام چیزهایی است که پیش از این در یک عرصه خاصی از تجربه، قابل شناسایی بوده و شناسایی آن همگام با پیکربندی دوباره‌ی تجربه است (Rancière, 1999: 35). نمایش برابری، همانا کنشی جمعی است که از پیش فرض برابری برمی‌آید، و فرایندی است که رانسیر، سوژه‌سازی می‌نامد، و در نمایش برابری، فرد به یک سوژه تبدیل می‌شود.

در اندیشه‌ی فوکو، اصطلاح سوژه‌سازی، معنایی منفی داشت، و برای او فرایندهایی را برجسته می‌کرد که توسط آن‌ها نهادها و فرایندها به یک سوژه‌ی منقاد تبدیل می‌شوند. رانسیر این مفهوم را به شیوه‌ی متفاوتی همانند اندیشه‌ی آلن بدیو به کار می‌برد. سوژه شدن، زمینه‌ساز پدیدار شدن یک فرد و ایجاد یک فرد به‌عنوان سوژه و تحت تأثیر قرار دادن یک فرد نسبت به یک صحنه است (May, 2008: 70).

سیاست هویت، نوعی از میان برداشتن طبقه‌بندی نیست. این سیاست با استحکام‌بخشی به هویت‌ها و نقش‌ها، طبقه‌بندی دوباره‌ای انجام می‌دهد؛ بنابراین فراتر از نمایش برابری است. رانسیر تأکید می‌کند که کنش سیاسی اگر قرار باشد که سیاسی بماند، در نظام طبقاتی خاصی یکپارچه نمی‌شود، بلکه در عوض، این سیاست، امکان هرگونه نظام طبقاتی را نمایان می‌کند. از نظر رانسیر، کنش سیاسی، هویت را تولید نمی‌کند بلکه سوژه‌ها را تولید می‌نماید. منظور از سوژه‌سازی، همان تولید از راه مجموعه‌ای از کنش‌های یک شخص و پتانسیلی نه برای اعلام شناخت‌پذیرها در پهنه‌ای از تجربه بلکه شناسایی آن، بخشی از پیکربندی دوباره‌ی تجربه می‌باشد (Rockhill and Watts, 2009: 114).

در این معنا برای تبدیل شدن به یک سوژه‌ی سیاسی، باید شنیده و دیده شد، و سیاست فرایند پیکربندی دوباره، شیوه‌هایی است که در آن‌ها سوژه‌ها دیده

و شنیده می‌شوند (Davis, 2010: 91). مفهوم مردم، یک نوع گروه را نمی‌سازد و یک توده محسوب نمی‌شود، بلکه نام کنشی از سوژه‌شدگی (سوژه‌سازی) است. سیاست از نظر رانسیر، هیچ‌گاه مسأله‌ی هویت نبوده است؛ او همواره یک شکاف را مهندسی می‌کرد. هنگامی که فردی بگوید «ما مردم هستیم»، رانسیر دقیقاً خواهد گفت که «ما» و «مردم»، یک چیز هم‌سان نیستند؛ سیاست در شکاف میان این دو شکل می‌گیرد. سیاست برای رانسیر یک عرصه‌ی نظری و مصنوعی است. از دید وی، سوژه‌ی سیاسی نیز نوعی موجودیت نمایشی و موقت و وابسته به موقعیت است (Rockhill and Watts, 2009: 129-130).

یک سوژه‌ی سیاسی، گروهی نیست که نسبت به خود آگاه شود، صدای خود را بیابد و خود را بر جامعه تحمیل کند؛ زیرا که قرارداد کسی به‌عنوان سوژه پیش از کنش سیاست، رخ نمی‌دهد؛ این امر در خلال امر سیاست روی می‌دهد و سوژه سیاسی عاملی است که بخش‌ها، مناطق، هویت‌ها، کارویژه‌ها و ظرفیت‌هایی متفاوت (مؤلفه‌هایی که در پیکربندی یک تجربه وجود دارند) را به هم مرتبط یا از هم می‌شکافد؛ به عبارتی، این سوژه در سلسله توزیع‌های نظام پولیس و این که برابری آن‌جا صورت ببندد یا خیر، نقش دارد، هرچند این ثبت شدن‌ها ممکن است شکننده و زودگذر باشند (Rancière 1999: 36). شناخته‌شدن به در بر گرفتن هویتی موجود می‌پردازد؛ این امر، راهی برای به وجود آمدن، صحبت کردن، قابل شناخت و مشاهده شدن است و اکنون نیز در نظام موجود امکان دارد. از سوی دیگر، سوژه شدن به معنای عدم شناخته‌شدن و حذف از طبیعی بودن یک مکان است. سوژه شدن عرصه‌ای از تجربه را تعریف می‌کند که به هر کدام هویتی می‌بخشد (Simons and Masschelein, 2011: 38).

ث. برداشت ساختاری از دموکراسی، برابری و الیگارش‌ی

دیدگاه رانسیر نسبت به تئوری دموکراتیک یا صورت‌بندی ساختاری دموکراسی از مطالعات تطبیقی او در زمینه‌ی تاریخ باستان و معاصر پدیدار می‌شود. بازگشت او به فلسفه‌ی یونانی به‌عنوان نقدی از «سیاست فیلسوفان» است که به تلاش فلسفه برای پایان دادن به سیاست اشاره دارد. کتاب مخالفت

او نشان می‌دهد که فلسفه در طول تاریخ چه خصومت‌هایی با دموکراسی داشته است (Tanke, 2011: 44). رویکرد رانسیر به سیاست دموکراتیک به این صورت است که از مردمی آغاز می‌شود که با کنش‌های سیاسی سروکار دارند و تغییرات دولت (یا اقتصاد، خانواده و...) را به منزله‌ی برآیند آن تلقی می‌کند (May, 2010: 14).

به باور رانسیر، سیاست همواره موضوع اجتماع است. دموکراسی اجتماعی، اشتراک‌گذاری دوگانه‌ای دارد؛ امری که به مفهوم عضویت در جهانی واحد است و می‌تواند در اصطلاحات خصمانه بیان شود، و به معنای باهم آمدن باشد و تنها در نزاع رخ دهد. نمی‌توان سیاست را به تنهایی ایجاد کرد. فرد خود را بخشی از نظام پولیس کنار دیگران می‌یابد. تأکید بر این که نظام پولیس نیازمند پیوستن افراد به منظور صورت‌دهی به یک اجتماع است، هم‌زمان یک سوژه‌ی پولیسی می‌سازد. این چیزی نیست که نتوان به خودی خود درباره‌ی آن صحبت کرد یا کنش پولیسی داشت (Rockhill and Watts, 2009: 115-116).

سیاست دموکراتیک نگرشی از صورت‌بندی سوژه‌ها است. این همان دیدگاه رانسیر است هنگامی که می‌نویسد: سیاست به این دلیل اتفاق نمی‌افتد که فقرا با ثروتمندان مخالفت می‌کنند، بلکه کاملاً بعکس است. سیاست که تفسیر تأثیرات ساده‌ی سلطه از سوی ثروتمندان است، موجب می‌شود که فقرا به عنوان یک موجودیت به وجود آیند (Rancière, 1999: 11). در این رهیافت، منافع و طبقات و نزاع‌ها برمی‌خیزند؛ چرا که گروهی از مردم تصمیم می‌گیرند تا خود را سوژه کنند، نیز به این دلیل که گروهی از مردم تصمیم می‌گیرند برابری آن‌را نشان دهند. این که بگوییم سیاست موجب به وجود آمدن فقرا می‌شود، به این معنا نیست که ادعا کنیم سیاست مردم را فقیر می‌کند، بلکه ادعای این است که فقرا به عنوان گروهی که نزاع‌ها و منافع خود را دارند، آهسته‌آهسته در سیاست پدیدار می‌شوند. وی می‌نویسد که بدون سیاست فقط نظام چیرگی یا ناهنجاری انقلاب وجود خواهد داشت؛ همچنین سیاست دموکراتیک را کنش دموکراسی می‌خواند و آن را مسأله‌ی اجتماع می‌داند (May, 2008: 71). یک اجتماع از برابرها، اجتماعی غیرواقعی از افرادی است که همواره مشغول ایجاد برابری هستند. هر چیز دیگری که تحت این پرچم نمایان شود یا یک حيله است، یا مکتب و یا واحد نظامی (Rancière, 1995a: 49-84 و Rancière, 1995b: 11-12).

66: 1995b). امروزه شناخت میان دموکراسی و دولت مشروع برای تولید نظامی از هویت اجتماع به کار می‌رود تا سیاست را زیر سایه‌ی مفهومی از قانون ناپدید کند که خود را با روح اجتماع هویت‌یابی می‌نماید. این قانون، روح اجتماع امروزه‌ی خود را در جنبش میان دو قطب هویت، آشکار می‌سازد. در یک سو، موجودیت ثابت *dikaion* که از راه آن اجتماع خویش است، و از سوی دیگر، این موجودیت با بازی چندگانه‌ی مصلحت می‌آید که پویایی جامعه را می‌سازد. گسترش عرصه‌ی جهانی، پیش و پس از مداخله‌ی قدرت حکومت، دو شکل عمده در نظام‌های غربی به خود می‌گیرد. پیش از قدرت حکومت، کنش قانون‌گذارانه به صورتی روزافزون به اقتدار قانونی دانش‌ورانه و نخبگانی تسلیم می‌شود که می‌گویند در برقراری روح ساخت‌مندی و موجودیتی اجتماعی که می‌سازد چه چیزی وجود دارد (Rancière, 1999: 108-109).

رانسیر در یکی از آثار خود (نفرت از دموکراسی^۱) دفاع سختی از دموکراسی در برابر همه‌ی منتقدان آن می‌کند که در سال‌های اخیر به ویژه در فرانسه، حلقه‌هایی را تشکیل داده بودند. او افزون بر این دفاع، آشکارا و بارها اظهار می‌دارد که ما در دموکراسی‌ها زندگی نمی‌کنیم، بلکه در دولت‌هایی مبتنی بر قوانین الیگارشی به سر می‌بریم (Rancière, 2006: 73). به باور رانسیر، نشانه‌ی همه‌ی نظام‌های اجتماعی، سلسله‌مراتب و چیرگی است و همه‌ی نظام‌ها ورژیم‌های سیاسی به دنبال طبیعی ساختن آن نابرابری‌ای هستند که نظام پولیس می‌پندارد و آن را به عمل می‌گذارد. مفهوم الیگارشی در مرکز درک رانسیر از جهان‌های اجتماعی و سیاسی است که ما در عصر پَساجهانی شدن در آن زندگی می‌کنیم (Chambers, 2010: 64).

رانسیر برای تبیین مفهوم قانون الیگارشی ابتدا اصطلاح «رسوایی دموکراسی» را بیان می‌کند (Rancière, 2006: 51)، که برای دموکراسی رخ می‌دهد، یا این که بیان‌گر رویدادهای غیرلازمی است که دموکراسی ناب را ویران می‌نماید، بلکه بر این رسوایی گذاشته می‌شود که همانا دموکراسی است. هر نظام سیاسی از افرادی تشکیل شده که حکومت می‌کنند و آن‌هایی که محکوم هستند. تأکید رانسیر بر این که ما در الیگارشی‌ها زندگی می‌کنیم، مانند تأکید

او بر این نکته است که ما تحت نظام‌های پولیس خاصی هستیم. این امر به معنای کم کردن امکانات سیاسی نیست، بلکه برای تخصیص فرمی است که سیاست دموکراتیک شکل آن را هر جا که رخ می‌داد، به خود می‌گرفت. او با نشان دادن این امر که دموکراسی یک رژیم نیست و این که همه‌ی رژیم‌ها الیگارش‌ی هستند، فضای متفاوتی برای اندیشیدن دموکراتیک باز می‌نماید. او دموکراسی‌ها را از رقابت گروه‌های ذی‌نفع، حقوق مدنی، قانون اساسی لیبرال و همه‌ی گونه‌های نهادی و قانونی که دموکراسی اغلب آمیخته می‌شود، جدا می‌کند (Chambers, 2010: 64-67).

رانسیر می‌نویسد که دموکراسی جمعی یا همان پسا دموکراسی، تناقضی به نام دموکراسی است که اقدام جمعی تأثیرگذار بر گونه‌های کنش دموکراتیک را مورد تأکید قرار می‌دهد. پسادموکراسی اقدام حکومت و مشروع‌سازی مفهومی یک دموکراسی، پس از این است که توده‌ی مردم، یک دموکراسی را که پیدایش، سوءتعبیر و اختلاف است از میان برداشته و در نتیجه به تأثیر و تأثر انحصاری مکانیسم دولت و ترکیب انرژی‌ها و منافع اجتماعی، قابل فروکاست است، و این معنای واقعی چیزی است که دموکراسی جمعی خوانده می‌شود (Rancière, 1999: 101-102). از نظر رانسیر، همه‌ی نزاع‌های سیاسی، ساختار یا شکل مشترکی دارند. دموکراسی از نظر رانسیر تنها یک شکل از رژیم سیاسی میان دیگران نیست، بلکه موجودیتی از سیاست است که در تمایز با پولیس قرار دارد (Davis, 2010: 80).

اجتماعی که بر ما حکومت دارد یک ماشین قدرت است تا یک ماشین اندیشه؛ این اجتماع ادعا دارد که تنها چیزی را واریسی کند که هر کسی با تطبیق بتواند دو گزاره درباره‌ی جهان ببیند: یکی که می‌گوید ما سرانجام به صلح می‌رسیم، و دیگری که شرایط این صلح را اعلام می‌کند. فهم این که آن‌جا تنها چیزی وجود دارد که آن‌جا است (Rancière, 2005: 8). اجتماع برابرها را همیشه می‌توان تشخیص داد، اما تنها به دو شرط: نخست این که این اجتماع هدفی برای دستیابی نیست بلکه فرضی برای پنداشتن از آغاز و به صورتی بی‌پایان جابه‌جا کردن است...؛ دومین شرط - که بسیار شبیه شرط نخست است - این است که اجتماع برابرها هیچ‌گاه نمی‌تواند به شکل شایان توجهی به عنوان یک نهاد اجتماعی دست یابد. یک اجتماع از برابرها هیچ‌وقت حدود

و ثغور اجتماعی از نابرابرها نمی‌شود، اما نمی‌تواند بدون دیگری به وجود آید (Rancière, 1995a: 84). به گفته‌ی رانسیر، برابری در موقعیتی از طبقه‌بندی غیر تساوی‌طلبانه‌ی نظام پولیس رخ می‌دهد؛ بنابراین یک سیاست می‌تواند کم و بیش در ایجاد تغییرات، کارآمد باشد. تحقق برابری به امری اجتماعی تبدیل می‌شود و موجب می‌گردد تا برابری تنها هنگامی که موجب گوش فرادادن اجبار شود، یک تأثیر اجتماعی واقعی بر جای گذارد (May, 2008: 72).

دموکراسی، هویت‌های سیاسی جدیدی را برقرار می‌سازد که در نظم موجود نه نقشی داشتند و نه وجود، و دقیقاً در همین دموکراسی در همین معنی یک فرایند سوژه‌شدگی است. همان‌طور که رانسیر می‌گوید، دموکراسی، تخصیص سوژه‌هایی است که با احزاب دولت یا جامعه منطبق نمی‌شوند (Rancière, 1999: 99-100). مکانی که مردم در آن ظاهر می‌شوند، همان‌جایی است که مباحثه‌ای در آن رخ داده است (Rancière, 1999: 100). این مباحثه که شکل درست دموکراسی است، مخالف منافع یا آراء میان احزاب سیاسی نیست. دموکراسی در عصر گذار از جهانی‌شدن نه مشورت گرفتن از احزاب اجتماعی متنوعی است که به منافع خودشان اهمیت می‌دهند و نه حقوق عرفی که خود را به صورتی هم‌سان بر همه تحمیل می‌کند. توده‌ی مردمی که نامی بر روی آن می‌گذارند، و نه مردم ایده‌آل دارای حاکمیت و نه احزاب جامعه و نه حتی بخش‌های فقیر و دردکشیده‌ی این جامعه هستند (Rancière, 2003: 225). مفهوم «مردم» که سوژه‌ی دموکراسی است بخش متمم در ارتباط با هر بخش از جمعیت است که این امکان را به وجود می‌آورد تا بخش‌هایی را شناسایی کرد که نسبت به کل اجتماع نقشی ندارند (Rancière, 2001: 6-10).

برابری تنها هنگامی سیاست را تولید می‌کند که در شکل خاصی از یک مورد ویژه مخالفت (عدم‌اجماع)، پیاده‌سازی شود، و در این صورت سوژه‌ی خاصی ساخته می‌شود، سوژه‌ی فوق‌العاده‌ای که در ارتباط با شمار محاسبه‌شده‌ی گروه‌ها، مکان‌ها و کارویژه‌های جامعه ساخته می‌شود (Rancière, 2004: 51-52). برابری اجتماعی نه برابری حقوقی / سیاسی ساده و نه یک ترازبندی اقتصادی است، بلکه همان برابری است که به‌عنوان عامل بالقوه‌ای در متون سیاسی / حقوقی تقدیس شده که در زندگی روزمره، تفسیر، جان‌شین و حداکثری شده است. افزون بر این، برابری اجتماعی، همه برابری نیست، بلکه شیوه‌ای است که فراتر

از ارتباط میان برابری و نابرابری است؛ این شیوه‌ی زندگی در زمان و مکان و جایگزین کردن آن به صورتی مثبت است (Rancière, 1995a: 48).

آنچه که از آثار رانسیر پدیدار می‌شود، تعهد به خوشه‌ای از مفاهیم به هم پیوسته است: برابری، دموکراسی، رهایی (رستگاری). اهمیت کار رانسیر مبتنی بر تعهد او به این مجموعه از مفاهیم نیست، چرا که هم‌فکران رانسیر نیز به همین مجموعه از مفاهیم متعهد هستند. نبودگی کار رانسیر پیش از هر چیزی بر این واقعیت مبتنی است که او می‌تواند چیزی را که به نام برابری، دموکراسی و رهایی انجام می‌شود، نشان دهد که اغلب بر ایند معکوسی دارد؛ بدین صورت که نابرابری را بازتولید می‌کند و افراد را در مکان‌های خودشان نگه می‌دارد. آنچه اهمیت دارد، این نیست که به برابری، دموکراسی و رهایی متعهد باشیم، بلکه این است که چگونه به آن وفادار بمانیم و چگونه این تعهد را بیان و مفصل‌بندی کنیم. از این رو، رانسیر خوانش متفاوتی از گفتمان رهایی، برابری و دموکراسی ارائه می‌کند.

یکی از دیدگاه‌های اصلی رانسیر این است که اگر برابری را صرفاً در آینده نشان دهیم و آن را به صورت امری مشاهده کنیم که باید از راه مداخلات و فعالیت‌هایی فراهم گردد که هدف آن غلبه بر نابرابری موجود- مانند آموزش توده‌ها یا آموزش و پرورش یکپارچه‌ی اجتماع است، هیچ‌گاه نمی‌توانیم به برابری دست‌یابیم، بلکه صرفاً نابرابری را بازتولید می‌کنیم (Bingham, Bies- 2010: 45). از دید او، برابری هدفی نیست که حکومت‌ها و جوامع بتوانند در دست‌یابی به آن موفق شوند. قراردادن برابری به‌عنوان یک هدف، همان تسلیم کردن آن به آموزگاران پیشرفت است که به صورت بی‌پایانی فاصله‌ای که قول برانداختن آن را دارند، گسترش می‌دهند. برابری، یک پیش‌فرض یا اصل آغازین است و یا هیچ چیزی نیست (Rancière, 2003: 223)؛ نه سیاست کنشی است که برابری را فراهم یا تولید کند و نه برابری اصلی است که نیازمند پیشرفت از راه فعالیت سیاسی است. کنش سیاسی هنگامی ایجاد می‌شود که تناقض میان منطق نظام پولیس و منطق برابری نمایان شود؛ به دیگر سخن، هنگامی که دو جهان از هم گسیخته، ناهم‌سان و مقایسه‌ناپذیر را به هم مرتبط سازد، نظام پولیس و برابری (Bingham, Biesta and Rancière, 2010: 46). مخالفان را نباید به‌عنوان نزاع و ستیز درک کرد.

این امر با این فرض همراه است که احزابی که در نزاع دخالت دارد، اکنون وجود داشته و هویت دارند. مخالفت شکافی است که در پیکره‌بندی مفاهیم ملموس وجود دارد؛ گسستی که در تناظر میان راه‌های بودن و راه‌های انجام دادن، دیدن و گفتن تبیین می‌شود (Rancière, 2010: 15).

نتیجه‌گیری

جهان معاصر، دنیایی در صیروت است. در شرایط متحول این عصر، معانی، مفاهیم، نشانگان، روندها، فرایندها و ساختارها در فراگردی پیوسته در حال شدن هستند. در سایه‌ی این واقعیت، شاید بتوان از پدیدار شدن عصر گذار از جهانی شدن و یا همان پَساجهانی شدن نام برد. این عصر در پیوستار و کناکنش مستقیم با شرایط حاکم بر پَسامدرنیسم متأخر و پَساپسامدرنیسم است. در این بافتار فکری که عینیت انضمامی فراوانی یافته، در دو حوزه‌ی نظر و عمل، نمادها و نمودهایی از نوزایش دیده می‌شود. شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی، غایت و فرجام‌شناسی و... در این فضای پُر تلاطم، رنگ و بوی دیگری به خود گرفته است.

در این نوشتار کوشیده شد تا ضمن بازخوانی آراء ژاک رانسیر در باب امر سیاسی و مفهوم سیاست، کیفیت و شرایط مترتب بر این مفهوم در عصر گذار از جهانی شدن فهم گردد. بر پایه‌ی مدعای پژوهش، اندیشه‌ی رانسیر یکی از بهترین منظومه‌هایی است که معنای سیاست و امر سیاسی را در عصر گذار از عصر جهانی شدن به نمایش می‌گذارد. رانسیر در مجموعه‌ی منسجم و به هم پیوسته‌ی آرا و نظرات خود کوشیده است تا درک و ویژه‌ای از امر سیاست در این دوران را مورد پردازش قرار بدهد. در خوانش وی، سیاست با امری فراگیر، اما نه به گستردگی عصر جهانی شدن و پیش از آن است. در این معنا، سیاست و امر سیاسی را باید از نو مشاهده و تعریف کرد. سیاست، متفاوت از سیاست بوروکراتیک عصر مدرن و حتی آن چیزی است که فوکو قائل به آن بود. مفهوم پولیس در اندیشه‌ی رانسیر بازخوانی شده تا این برداشت

را صورت‌بندی کند. اساس فهم رانسیر از امر سیاسی در پیوستار دو مفهوم سیاست و پولیس، فهم‌پذیر است. مراد وی از بازتعریف سوژه‌ی رهایی‌بخش، سوژه‌ی منقاد یا همان ابژه، دموکراسی، برابری، رهایی، الیگارشسی، زوایای زیبایی‌شناسانه سیاست و...، همگی در راستای احیای امر سیاست در عصر پَساجهانی شدن است. وی سیاست را از زیر چتر یکه‌تازی مفهوم قدرت خلاص کرده و خوشه‌ی نشانه‌شناختی آن را به صورتی نو معنا می‌کند. در سایه‌ی این بازتعریف، امکان درک روندها، ساختارها و فرایندهای موجود در بافتار سیاسی - اجتماعی جوامع و نیز جنبش‌های اجتماعی جدید، بهتر فراهم می‌آید.

■ منابع

Anthony, Giddens (2002) *Runaway World: How Globalization is Shaping our Lives*, London: Profile Books.

Babran, Sedigheh (2008) *Media, Globalization of Culture, and Identity Crisis in Developing Countries*, *Intercultural Communication Studies XVII*: 2.

Bingham, Charles and Gert Biesta (2010) *Jacques Ranciere: Education, Truth, Emancipation*, New York: Bloomsbury Academic.

Bosteels, Bruno (2010) "Archipolitics, parapolitics, metapolitics", in the book: *Jacques Ranciere Key Concepts*, edited by: Jean-Philippe Deranty, New York: Acumen Publishing Limited.

Bowman, Paul and Richard Stamp (2011) *Reading Ranciere: Critical Dissensus*, London/ New York: Bloomsbury publishing.

Breisky, Michael (2009) *Welcome to post-globalization: the politics of second enlightenment, human scale and the economy of the mind*, London: New European Publications.

Cazdyn, Eric and Imre Szeman (2011) *After Globalization*, New

York: Wiley-Blackwell.

Chambers, Samuel A. (2010) Police and oligarchy, in the book: Jacques Ranciere Key Concepts, edited by: Jean-Philippe Deranty, Acumen Publishing Limited.

Chambers, Samuel A. (2013) The Lessons of Rancière, Oxford: Oxford University Press.

Davis, Oliver (2010) Jacques Rancière, Cambridge: Polity.

Deranty, Jean-Philippe (2010) Jacques Ranciere Key Concepts, Durham: Acumen Publishing Limited.

Deranty, Jean-Philippe (2014) Jacques Ranciere: Key Concepts, New York: Routledge.

Fairclough, Norman (1992) Discourse and Social Change, Cambridge: Polity Press.

Fairclough, Norman (1995) Media Discourse. London: Edward Arnold.

Fairclough, Norman (1996) Language and Power, London: Longman.

Fairclough, Norman (2000). New Labour, New Language? London: Routledge.

Folkmann, Mads Nygaard (2013) The Aesthetics of Imagination in Design, Massachusetts: MIT Press.

Gardels, Nathan (2008) Post-Globalization, New Perspectives Quarterly, Volume 25, Issue 2.

Hewlett, Nick (2007) BADIOU, BALIBAR, RANCIÈRE; Rethinking Emancipation, New York: Continuum International Publishing Group.

Idris Aman (2006) Bahasa dan Kepemimpinan Analisis Wacana

Mahathir Mohammad. Bangi: Penerbit Universiti Kebangsaan Malaysia.

Kaplan, Michael A. (2010) *Friendship Fictions: The Rhetoric of Citizenship in the Liberal Imaginary*, Alabama: the university of Alabama Press.

May, Todd (2008) *The Political Thought of Jacques Rancière: Creating Equality*, Edinburgh: Edinburgh university press.

May, Todd (2010) *Contemporary Political Movements and the Thought of Jacques Rancière Equality in Action*, Edinburgh: Edinburgh university press.

Newman, Saul (2010) *The Politics of Postanarchism*, Edinburgh: Edinburgh university press.

Pfaller, Alfred and Marika Lerch (eds) (2005) *Challenges Of Globalization: New Trends In International Politics And Society*, New Jersey: Transaction Publishers.

Rancière, Jacques (2003) *The Philosopher and His Poor*. Durham & London: Duke University Press.

Rancière, Jacques (2006) *Hatred of Democracy*, S. Corcoran (trans.), London: Verso.

Rancière, Jacques (1995a) *On the Shores of Politics*, tr. Liz Heron. London: Verso.

Rancière, Jacques (1995b) "Politics, Identification, and Subjectivization," in *The Identity in Question*, ed. John Rajchman, New York: Routledge.

Rancière, Jacques (1999) *Disagreement: Politics and Philosophy*, Minnesota: University of Minnesota Press.

Rancière, Jacques (2001) "Ten Theses on Politics," *Theory and Event*, Vol. 5, No. 3.

Rancière, Jacques (2004) *The Politics of Aesthetics*, London: Continuum International Publishing Group.

Rancière, Jacques (2005) *Chroniques des tempsconsensuels*. Paris: Éditions du Seuil.

Ranciere, Jacques (2009) *Aesthetics and Its Discontents*, London: Polity Press.

Rancière, Jacques (2010) *On Ignorant Schoolmasters*, in the book: Jacques Rancière : education, truth, emancipation, edited by: Charles Bingham, and GertJ.J. Biesta, with Jacques Rancière, London: Continuum International Publishing Group.

Rancière, Jacques (2011) *The Thinking of Dissensus: Politics and Aesthetics*, in the book: *Reading Ranciere*, Continuum, by Paul Bowman y Richard Stamp (eds.), Londres/ New York: Continuum International Publishing Group, pp. 1-17.

Ranciere, Jacques (2013a) *The Politics of Aesthetics*, NewYork: Bloomsbury Publishing Plc.

Ranciere, Jacques (2013b) *The Aesthetic Unconscious*, Cambridge: Polity Press.

Rockhill, Gabriel and Philip Watts (2009) *Jacques Rancière: History, Politics, Aesthetics*, Durham: Duke University Press Books.

Simons, Maarten and Jan Masschelein (eds.) (2011) *Ranciere, Public Education and the Taming of Democracy*, Oxford: Wiley-Blackwell.

Skelton, T., & Allen, T. (1999) *Culture and global change*, London: Routledge.

Smith Jason E. and Annette Weisser (eds.) (2012) *Everything is in Everything: Jacques Rancière between Intellectual Emancipation and Aesthetic Education*, Pasadena: Art Center Graduate Press/JRP.

Straubhaar, Thomas (2013) TTIP Needed for a Post-Globalized World, <http://blog.gmfus.org/2013/10/14/ttip-needed-for-a-post-globalized-world/> (site visited at: 23. Jan, 2015).

Tanke, Joseph J. (2011) Jacques Rancière: an introduction, New York: Continuum International Publishing Group.

Zizek, Slavoj (1999) The Ticklish Subject: The Absent Centre of Political Ontology, London: Verso.

Zizek, Slavoj (2008) In Defense of Lost Causes, London: Verso.